ميلاد آن که عاشقانه بر خاک مرد

قتلِ احمد زِيبَرُم در پس‌کوچه‌های نازی‌آباد

۱

نگاه کن چه فروتنانه بر خاک مي‌گستَرَد

آن که نهالِ نازکِ دستان‌اش

**از عشق**

**خداست**

و پيشِ عصيان‌اش

**بالای جهنم**

**پست است.**

آن‌کو به يکي «آری» مي‌ميرد

نه به زخمِ صد خنجر،

و مرگ‌اش در نمي‌رسد

**مگر آن که از تبِ وهن**

**دق کند.**

قلعه‌يي عظيم

که طلسمِ دروازه‌اش

کلامِ کوچکِ دوستي‌ست.

۲

**انکارِ عشق را**

**چنين که به سرسختي پا سفت کرده‌ای**

**دشنه‌يي مگر**

**به آستين‌اندر**

**نهان کرده باشي. ــ**

**که عاشق**

**اعتراف را چنان به فرياد آمد**

که وجودش همه

بانگي شد.

۳

نگاه کن

چه فروتنانه بر درگاهِ نجابت به خاک مي‌شکند

**رخساره‌يي که توفان‌اش**

**مسخ نيارست کرد.**

چه فروتنانه بر آستانه‌ی تو به خاک مي‌افتد

آن که در کمرگاهِ دريا

دست حلقه توانست کرد.

نگاه کن

چه بزرگ‌وارانه در پای تو سر نهاد

آن که مرگ‌اش ميلادِ پُرهياهای هزار شه‌زاده بود.

نگاه کن!

۱۳۵۲